

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که عرض کردم، مرحوم نائینی قدس الله نفسه در باب مقدمات مفوّه به مناسبتی آوردند، بحث وجوب تعلّم احکام است. و عرض شد که بعضی ها قائل بودند که تعلّم اصلاً وجوب تعلّم واجب نفسی است و لذا اگر کسی احکام شرعی اش را یاد نگیرد فاسق است. شیخ هم در رساله عملیه اش نقل شده که نائینی هم گفته این «من الغریب» که اگر کسی احکام شک و سهو و اینها را بلد نباشد و بخواهد امامت جماعت بکند درست نیست چون حکم شرعی اش را فراموش می کند.

آن وقت مرحوم نائینی رحمه الله متعرض می شود بین در این مطلب. عرض کردم یک مقدماتی می گویند... باز یک کمی کلماتشان را می خوانیم. «والحاصل» از صفحه ۲۰۵ جلد یک همین فوائد،

«فرق بین ترک الشیء لعدم...»

این دیگر بحث قدرت و جهل و علم است که آیا به اصطلاح اگر علم نباشد قدرت نیست. عرض کردم این مسئله ای است که در چند باب تعرض به آن پیدا کرده اند بین و اصولاً فرق بین جهل و عجز را در موارد متعددی دارند. در مثلاً قوانین موضوعی فعلی، مواد... در مسائلی مثل مسائل بیع و اینها فرق بین جهل و عجز را آوردند. یک دفعه جاهل به مبیع است، یک دفعه عاجز از مبیع است. یک دفعه نمی داند این مبیع مثلاً چند کیلوست، یک مقدار گندم آنجا ریخته نمی داند چند کیلوست. این جهل دارد.

یک دفعه نه، عاجز است. فرض کنید یک حیوانی در دریا، ماهی در دریا در اقیانوس برای خودش می چرخد، می گوید این را به تو فروختم. خب قدرت ندارد آن را... عجز یک مطلب است، جهل یک مطلب است. لکن خب اینها منشأ شده چون بین این دو تا یک رابطه ای به هر حال هست، خصوصاً گاهی جهل موجب عجز می شود. یعنی منشأ عجز انسان آن جهل انسان است، عدم آشنایی انسان است. این فرق بین این دو تا یعنی فرق بین جهل و عجز و آثاری که دارند این را یکی از مسائلی است که هست. این را اجمالاً عرض کردم که آشنا باشید. مثلاً در باب برائت تمسک کرده اند به حدیث، به آیهی مبارکه «لا یكلف الله نفساً إلا ما آتاها». این «ما آتاها» یعنی «ما اقدرها». و لذا گفته اند آقا این آیه ربطی به بحث برائت ندارد چون بحث برائت جهل است دیگر، شما حکم شرعی را بلد نیستید. این آیه موردش عجز است در جهل نیست. کسی که قدرت ندارد، خداوند به او قدرت نداده، این به اصطلاح تکلیف ندارد.

.....
علی ای حال در اینجا هم مرحوم نائینی فرق بین «ترک لجهله» و «تعلّم ليس من المقدمات العقلية التي لها دخل».

عرض کردم تعلّم دقیقاً، حالا من آخر بحث آن نظر نهایی را عرض می‌کنم.

«فحينئذ لا يكون تركه من باب...» بله، «و ليس ملاك وجوده هو قاعدة الامتناع بالاختيار لا ينافي»، «بل ملاك...»، آن وقت ملاك وجوب تعلّم این نیست که «الاختيار بالامتناع، الامتناع بالاختيار لا ينافي الاختيار». یعنی چون من چون جاهلّم لذا این کار را انجام ندادم به خاطر جهلم. مثل خیلی، فرض کنید افرادی که در احکام شرعی سؤال نکرده‌اند، بین مسلمان‌ها زندگی می‌کنند، در حوزه‌ی قم هم زندگی می‌کنند لکن سؤال نکرده، لذا می‌گویند من چون جاهل بودم قادر نبودم از این جهت. امتناع داشت در حق من.

ایشان، بعضی‌ها از این باب وارد شده‌اند که «الامتناع بالاختيار لا ينافي الاختيار» به خاطر اینکه این امتناع، شما به اختیار خودت است، سؤال نکردی، خب سؤال می‌کردی معلوم بود. لذا عرض کردم در آن روایت آمده «هَلَّا تعلمت؟» «يقال للعبد: لَمْ ما عملت؟» چرا عمل نکردی؟ «قال ما كنت، مثلاً ما كنت اعلم». نمی‌دانستم. جواب می‌آید «هَلَّا تعلمت و تعمل به؟» چرا یاد نگرفتی؟ این پس قاعده «الامتناع بالاختيار» نیست. حالا از اینجا مرحوم نائینی،

«بل ملاك وجوب تعلم هو ملاك وجوب الفحص في الشبهات الحكمية».

همان ملاکی که در باب فحص در شبهات حکمیه است. ان شاء الله بحثش در محل براءت خواهد آمد. آقایان یک بحثی دارند که در شبهات حکمیه برای اجرای اصول احتیاجی به فحص دارد در شبهات حکمیه. می‌خواهد به فرض مثلاً بگوید فلان چیز در زمان غیبت نماز جمعه واجب است یا نه؟ باید فحص از ادله بکند تا براءت از وجوب را جاری کند.

اما در شبهات موضوعیه معروف بینشان این است که چیز ندارد، احتیاجی به فحص ندارد. مثلاً این طاهر است یا نه؟ همین که شک می‌کند می‌تواند اصاله الطهاره جاری کند، احتیاجی به فحص ندارد. نمی‌خواهد فحص و بررسی بکند. آن وقت این بحث مطرح شده است که سرّ اختلاف این دو تا از چه جهت است؟ چرا در شبهات حکمیه فحص می‌خواهد و در شبهات موضوعیه فحص نمی‌خواهد.

مرحوم نائینی وجوب تعلم را شبیه آنجا می‌داند، وجوب تعلم را شبیه آن بحث می‌داند، ملاکش را همان ملاک می‌داند. در آخر کلامشان هم ملاکش را ملاک وجوب النظر در معجزه مدعی، وجوب نظر به اصطلاح. این بحث در کتب کلامی آمده، آن بحث در کتب اصولی آمده. در کتب کلامی بحث معروفی است که آیا نظر واجب است یا نه؟ خب نسبت به اشاعره داده شده که گفته‌اند شرعی است، معروف آن را عقلی می‌دانند.

آن وقت آن دلیل عقلی که به اصطلاح زیربنای مقدمات عقل عملی هم هست، دو تا قالباً ذکر می کنند، در کلام که از کتب کلامی که اول اصحاب قدیم می خواندند مثل باب حادی عشر و اینها آمده تا به بالا، یکی وجوب شکر منعم، یکی وجوب به اصطلاح دفع ضرر محتمل، دو تا وجوب داریم. وجوب دفع ضرر محتمل و وجوب شکر منعم. اینها اقتضا می کند که انسان فحوص بکند، «یجب علیه الفحص»، «یجب علیه النظر». کسی که مدعی شد که من پیغمبرم، انسان نگاه بکند معجزه دارد، ندارد، صحیح است یا نه؟ و حالا ایشان خصوص نظر در مدعی نبوت را آورده اند، در مکاتب فکری که الان مطرح است دیگر، حالا مکاتب مختلفی مطرح است، در مکتب فکری فحوص، بررسی بکند، تعلم، یعنی برود بررسی بکند و بداند. نکته این نظر و بررسی را این دو تا می دانند، یا وجوب شکر منعم یا وجوب دفع ضرر محتمل. ایشان می گوید ملاکش، پس ایشان یک مثالی از باب ملاک در باب اصول آوردند، آخرش هم یک ملاکی در باب کلام.

در قدیم متعارف بود هر دو را «اصولین» می گفتند، اصطلاح «اصولین» یعنی این، یعنی اصول عقائد و اصول فقه. اصول عقائد کلام بود، کلام می گوئیم کلام، اصول فقه هم که الان می گوئیم اصول. این را اصطلاحاً «اصولین» می گفتند. و عرض کردیم عده ای از سابقین ما، الان متعارف نیست، نمی دانم یکی از آقایان در رساله عملیه اش یک مقدماتی در کلام نوشته، در توحید و اینها نوشته.

علی ای حال، سابق رسم بود که عده ای از مؤلفین ما امثال «غنیة النزوع» اینها کتابی که می نوشتند سه بخش بود، اولش اصول عقائد بود، بعد اصول فقه بود، بعد فقه بود، خود فقه بود. دقت کردید؟ خود «معالم» دو بخش دارد، اولش اصول است، بعدش فقه است. «حدائق» هم دو بخش دارد، اولش اصول است، بعدش فقه است. اما ما کتب قدیم داریم که اول اصول عقائد است، بعد اصول فقه است، بعد خود فقه است. این ترتیبی که دارند. اصطلاحاً «اصولین» می گفتند.

مرحوم نائینی دو تا مثال، یکی از اصول فقه می آورد، یکی هم از اصول عقائد. یکی تعلم در شبهات حکمیه به ملاک...

«و هو حکم العقل بلزوم اداء العبد وظیفته». این حکم عقلی گرفتند این حکم عقلی عرض کردم در باب وجوب نظر همان مساله ای البته در باب فحصول در شبهات حکمیه علم اجمالی گفتند ادعای اجماع گفتند الی آخره پنج، شش وجه ذکر شده در جواب شبهات حکمیه.

اما ایشان نظرش این است نظرش مبارکش اینکه لحکم العقل این حکم العقل را باید یک توضیحی بدهیم این عقل مراد عقل نظری نیست این عقل مراد عقل عملی است چون أصلاً فقه بحث عمل است. «لزوم اداء العبد وظیفته»، یعنی به عبارتی، حالا من عبارت ایشان را می خوانم، بعد خودم یک توضیح عرض می کنم.

«حيث ان العقل يرى ان ذلك من وظائف العبد».

وظیفه عبد این است که به اصطلاح آنچه که به اصطلاح حکم الهی است یا حکم قانونی است، قانونی که هست، آن را برود یاد بگیرد. البته این مسئله در فقه هم ما داریم. اول رسائل عملیه، «يجب تعلم احكام» اما «من باب الاجتهاد او التقليد»، «يجب»، اما «الاحتياط»، که در رسائل عملیه نوشتند. این چند در ابواب متفرقی این مسئله مطرح شده است.

«بعد تمامية وظائف المولى فإن العقل يستقل...»، جزو مستقلات عقلیه است این «يستقل» و «مستقلات» در جایی است که غیر مستقلات، غیر مستقلات در اصطلاح اصولیین احکامی است که نصفش عقلی است، نصفش شرعی است. این را اصطلاحاً می‌گویند غیر مستقلات. احکامی که تماماً عقلی است می‌گویند مستقلات. روشن شد؟ مثلاً مقدمه واجب، واجب است، این غیر مستقلات می‌گویند. چون وجوب خود آن شیء شرعی است، عقل هم می‌گوید اگر یک شیئی واجب شد مقدمه‌اش هم واجب است. این حکم بعد از حکم شارع به وجوب یک شیء می‌آید. این اصطلاحاً اسمش را گذاشته‌اند غیر مستقلات، آن اسمش را گذاشته‌اند مستقلات.

«فإن العقل يستقل بأن لكل من المولى و العبد وظيفة وظيفه المولى هي اظهار مراداته و تبليغها بالطرق المتعارفة التي يمكن للعبد الوصول إليها إن لم يحدث هنك مانع». و «فوظيفة العبد»،

من حالا می‌خوانم، عبارت ایشان را برای احترام ایشان، یک توضیح عرض می‌کنم.

«هي تشريع الاحكام... و... ف وظيفة المولى تشريع الاحكام و ارسال الرسل و انزال الكتب و بعد ذلك تصل النوبة الى وظيفة العبد و ان العبد الفحص عن مرادات المولى و احكامه و حينه از يستقل العقل باستحقاق العبد العقاب عند تركه وظيفته كما يستقل بقبح العقاب عند ترك المولى وظيفته».

اگر مولا وظیفه‌اش را بیان نکرده، «قبح عقاب بلا بیان» است. اگر مولا بیان کرد، آن وقت نوبت عبد است. به عبارت دیگر، حالا من توضیحش را عرض بکنم. این ارسال رسل و انزال کتب را الان در اصطلاح زمان ما می‌گویند رسانه‌ای کرده‌اند. آن چه، یک بحثی را که ما کردیم روشن بود، یعنی بحث ما تا این بحث‌ها، ما چون برای مراحل حکم هفت، هشت مرحله تصور کردیم. مرحله سوم در باب حکم عبارت از مرحله‌ی تشريع بود. این مرحله، مرحله‌ی اول مبادی جعل بود که عرض کردیم که اصطلاحاً به آن می‌گویند ملاکات. مرحله دوم، مرحله حب و بغض بود که مولا این را بخواهد یا پدر این را بخواهد یا قانون، مقنن یا قانون‌گذار این را بخواهد.

مرحله‌ی سوم، مرحله اراده بود. اراده به این معنا بود، بعد از اینکه دید این کاملاً امر روشنی است، اراده‌ی تشریعی پیدا بکند. چون اراده تکوینی آن چیزی است که خود انسان انجام می‌دهد. به آن می‌گویند اراده‌ی تکوینی. من می‌خواهم این کتاب را بلند کنم، بلند می‌کنم. در اراده تکوینی، مرید و مراد وجود دارد. من اراده می‌کنم فعل را انجام می‌دهم. در اراده تشریعی سه قسمت وجود دارد: مرید و مراد و مراد منه. به پسرش می‌گوید برو آب بیاور. این را به آن می‌گویند اراده‌ی تشریعی.

اینکه مرحوم آقای خوئی می‌گویند فرقی بین اراده‌ی تشریعی و تکوینی نیست، نه، اراده‌س تکوینی اصلاً تحریک عضلات و اینها را می‌خواهد الی آخر مطالبی که در محالش گفته شده و بعضی‌هایش هم خواهد آمد. اما در اراده‌ی تشریعی، در اراده‌ی تشریعی این را به عهده دیگری می‌گذارد، یعنی مراد منه هم دارد. این مرحله سوم بود. مرحله بعدی مرحله جعل بود که ما به آن اصطلاحاً امروز قانون‌گذاری می‌گوییم. مرحله تشریع و قانون‌گذاری و اینها بود.

مرحله‌ی بعد از تشریع، مرحله‌ی رسانه‌ای کردن بود که گفتیم اینها تماماً وظایف مولا است. یعنی تمام این امور، تشخیص ملاکات و اینها تمام در اختیار مولا است. حب و بغض هم ما نمی‌توانیم تشخیص بدهیم، آن باید تشخیص بدهد. گاهی خود مولا می‌خواهد یا نمی‌خواهد، آن ملاکات را، یک ملاکات خاصی را نگاه می‌کند و جعل می‌کند. و مرحله بعدی این است که ایشان «وظیفه المولی» اسمش را گذاشته است. ما برداشتیم هفت مرحله کردیم به نظرمان روشن‌تر بود این صحبت‌ها و اینها، همان مطالبی است که ما عرض کردیم لکن ما خیلی مطلب را در یک قالب روشن‌تری آوردیم. بعد از رسانه‌ای کردن، بعد از اینکه مولا مطلبی را رسانه‌ای کرد، محور بعدی محور به اصطلاح تنجز است. یعنی محوری است که آن تکلیف و قانون به عبد می‌رسد، به مکلف می‌رسد. اصطلاحاً، خب سابقاً همه «عبد» می‌گفتند، بعد گفتند «مکلف»، در زبان فارسی ما به آن می‌گوییم مثلاً «شهروند». همین از لفظ انگلیسی «سیتیزن» گرفته شده که حالا «شهروند» می‌گویند.

این «شهروند» به «شهروند» یا «مکلف» به اصطلاح علمای کلامی یا «عبد» به اصطلاحی که بیشتر اصولی‌ها به کار برده‌اند، این به، به او برسد. آن ارتباط بین به اصطلاح تکلیف، بین قانون و بین خود شخص. این را می‌گوییم محور تنجز. و محور هفتم، محور امتثال است. یا انجام می‌دهد، امتثال می‌کند یا انجام نمی‌دهد، عصیان می‌کند، این محور هفتم است. ما عرض کردیم اگر اصول را روی این محاور سبعة بحث بکنیم خیلی روشن‌تر است. و عرض کردیم، آنچه که الان ما در باب اصول داریم، در کتب اصولی قدیم و جدید و سنی و شیعه و همه، زیدی و غیر زیدی، آنچه که در اصول داریم روی محور تنجز است فقط. یعنی اصولاً روی محور تنجز است.

تمام مباحث اصولی که می بینید درباره تنجز است. کیفیت تنجز است. مثلاً امر ظهور در، ظهور در وجوب دارد یا نه؟ یعنی اگر مولا به صیغه امر آورد، آیا وجوب بر شما منجز می شود یا نه؟ دقت کردید؟ تمام توی محور تنجز است. آن وقت محورهای دیگر گاهی بیان می شود. مثلاً محور امتثال توی بحث اجتماع امر و نهی بیان می شود. لکن اگر ما این محاور سبعه را، همانطور که من عرض کردم، چون من ندیدم نزد مشایخ، در جایی دیدم. به نظر ما این بهتر می شود اصول را پایه ریزی کرد، خصوصاً در اصول، چون عرض کردیم اصول، اصولاً در دنیای اسلام اصلش از اهل سنت گرفته شده، آنها قائل به ولایت برای فقیه و حتی امام معصوم نیستند. حتی برای امام خودشان هم نیستند. امام خودشان را شأنش را استنباط می دانند.

خوب دقت کنید، اصولاً اصول در طول تاریخ از اولی که از قرن دوم شروع شد، اواخر قرن دوم، اواسط قرن دوم و اواخر قرن، اصول شروع شد، اصول کارش استنباط بود. یعنی فقه که از اوائل قرن اول شروع شد، از بعد از صحابه دیگر، از صحابه هم شروع شد، بیشتر رشدش بعد از تابعین و فقهاست. اصطلاحاً این طور است: صحابه، تابعین، فقها، سه تا عصر اساسی است پشت سر هم. فقه که شروع شد، شأن فقیه استنباط بود. اما مرحله اجرا و اداره ی مملکت دست سلاطین و اختیار بود، با بیعت بود. با این عالم نبود. وقت چون شأن فقیه استنباط بود، یک اصولی برای این استنباط گذاشتند. روشن شد؟

اما در، آن وقت حتی ابوحنیفه برای خودش قائل به ولایت نبود. حتی خود احمد بن حنبل، خب فقیه معروف هست، لکن مع ذلک برای خودش... و خلیفه هم او را کتک می زد، روزی ۱۲۰ تا شلاق به او می زد و برمی گشت به خانه، خیلی دیگری حال و وضع... مثل ضعف بنده... بی حال افتاده بود و مع ذلک می آمدند از او می پرسیدند که خلیفه شما را این طور مثلاً اذیت کرده، از طاعت خلیفه خارج بشویم؟ می گفت نه نه، به هیچ وجه از طاعت خلیفه خارج نشوید.

چرا؟ چون اصول را، وظیفه فقیه را استنباط می دانستند. عرض کردم یکی از رسائل بسیار خوبی که در اینجا داریم، رساله در الخراج مال ابویوسف، شاگرد ابوحنیفه است، خطاب به هارون، بسیار رساله خوبی است در باب قانون زمین، احکام زمین و غیر زمین، نوشته شده. در آنجا مثلاً انواع که می گوید، می گوید در این قسم روایتی ما نداریم، یک اثر روشنی هم از صحابه یا تابعین نداریم. لکن قاعده اقتضا می کند بعضی هایشان این جوری گفته اند، بعضی هایشان این جوری گفته اند و خلیفه به هر کدام بخواهد عمل کند. ببینید، این فقیه کارش استنباط بوده، می گوید فقیه، خلیفه به هر کدام می خواهد عمل کند.

اما طبیعت فقه شیعه این نبود، برای ائمه ولایت قائل بود، بحث فقط استنباط نبود. دقت کردید؟ و مشهور بین علمای شیعه قطعاً این بود که برای فقیه هم یک درجه‌ای از ولایت هست برای فقها. پس فقیه شأنش استنباط صرف نبود.

و لذا عرض کردیم یک فقه استنباطی داریم، یک فقه ولایی داریم. ما در میان شیعه تا حالا، آنچه که تا این لحظه‌ای که من در خدمتان هستم، هر چه در اصول نوشته‌اند، اصول فقه استنباطی است. توجه نکرده‌اند علمای ما. اصول فقه ولایی نوشته نشده اصلاً، تدوین نشده. اصلاً اصول فقه ولایی رویش کار نشده، اگر هم راجع به ولایت اهل سنت نوشته‌اند، نوشته‌اند که خلیفه عمل بکند یا نکند؟ مثل «احکام السلطانیه». این طور نبوده که بگویند من این طور حکم می‌کنم. دقت کردید چه شد؟

لذا در این به اصطلاح مقامات، اینها مراعات این حال را می‌کنند. و این کار بسیار خوبی است، این تنظیم. حالا ببینید فرق... خود ما هم همین راه را رفته‌ایم. فرق بین شبهات... آن وقت اینجا جزء وظایف را مشخص کردیم. سه تا مرحله مبادی جعل را مولا تشخیص می‌دهد، خود جعل هم کار مولاست، ارسال رسل به قول ایشان و انزال کتب، الان ما اصطلاحاً می‌گوییم رسانه‌ای کردن یا به روزنامه‌ی ملی دادن یا به تلویزیون و رادیو و تلویزیون، این را می‌گویند رسانه‌ای. آن قانون باید رسانه‌ای بشود. تا رسانه‌ای نشود جنبه قانونی ندارد. این را ما اسمش را گذاشتیم مرحله فعلیت، یعنی فعلیت قانون به رسانه‌ای کردنش است. ایشان اسمش را گذاشته «ارسال رسل و انزال کتب». بعدش مرحله‌ی تنجز است. تا مرحله‌ی رسانه‌ای کردن هم وظیفه شارع است. آن مرحله‌ی تنجز، اینجا محل بحث است.

عده‌ای گفته‌اند اینجا دیگر وظیفه‌ی شارع هست، عبد هم، خود انسان، مکلف هم، خودش اختیار دارد. این حجیت عقل ذاتی، عقل مال اینجاست. این را ما شرح مفصل دادیم، چون عباراتی که مرحوم شیخ و دیگران آورده‌اند ابهام دارد، ما این را روی مبانی خودمان کاملاً توضیح واضح و روشن کردیم. عرض کردیم تا ارسال رسل... پس ما در باب تکلیف دو مرحله داریم: یکی فعلیت که ارسال رسل باشد، این وظیفه مولاست. یکی هم مسئله بررسی عبد، عبد برود سؤال بکند، این وظیفه‌ی عبد است. این در شبهات حکمیه درست است. اما در شبهات موضوعیه دیگر مولا وظیفه ندارد. دقت کردید فرقش چه شد؟ مولا وظیفه ندارد بگوید این، این مایع پاک است یا نجس است. وظیفه ندارد بگوید این مایع آب است یا خمر است. روشن شد چه می‌خواهیم بگوییم؟

لذا فارق بین این دو تا شبهات روشن شد؟ چون در شبهات حکمیه یک وظیفه‌ی مولا هست. البته وظیفه‌ی مولا رسانه‌ای کردن تا حد به اصطلاح، من اسم خوبی گذاشتم. یک مرحله‌ی متوسطی است که مولا رسانه‌ای می‌کند، عبد هم اگر فحص کرد به او برسد. مرحله، حالا اسمش را گذاشته‌ام، حالا اسمش یادم رفته است. یعنی رسانه‌ای کردن به این...

چون عرض کردم ممکن است رسانه‌ای کردن به این باشد که مولا بیاید در گوش هر عبدی بگوید حکم این است، این است. قانون‌گذار بیاید برای هر عبدی بگوید. و ممکن است به این باشد که عبد هم فحصش به این باشد، برود در خانه مولا، هر روز هی سؤال بکند، امروز... خب این دو تا عرض کردیم خلاف سیره‌ی عقلایی است، نه اینکه خلاف امکان، نه امکان دارد، اما خلاف متعارف عقلایی است. یک حد متوسطی است. تا حد مثلاً، حالا اسمش را یادم رفته، بعد اسمش یادم آمد. حد، «معرضیت» من عرض... یعنی مولا باید برساند تا حد معرضیت. یعنی در معرض عبد بشود. عبد هم باید برود فحص بکند تا حد معرضیت. دقت کردید؟ یعنی مولا تا حد معرضیت، تا حدی که در معرض قرار بگیرد برساند، عبد هم فحص بکند تا حد معرضیت. اما در شبهات...

لذا ایشان، چون مرحوم نائینی کلامشان را ناقص آورده‌اند، شبهات موضوعی را ذکر نکرده‌اند. در شبهات موضوعی وظیفه ندارد مولا. فارقتش روشن شد؟ اصلاً مولا وظیفه ندارد بیاید بگوید این مایع نجس است یا پاک است، این مایع آب است یا بول است، این اصلاً وظیفه‌ی مولا نیست. مولا چنین وظیفه‌ای را اصولاً ندارد. لذا معنا ندارد معرضیت در آنجا. این سرّش این است. فحص هم برای عبد لازم نیست برای این جهت، نمی‌خواهد خودش را تا معرضیت برساند، فحصی بکند، سؤالی بکند. بله، یک مقدار از فحص، مثل این بحث فحص، یک مشکلات دیگری هم پیدا کرده است، در اصول ان شاء الله متعرض می‌شویم. «غمض عین» این دیگر نه، این به اصطلاح معروف،

گفت یک کسی بود در ماه رمضان روزه، افطار می‌کرد، هی استصحاب می‌کرد برای بقای به اصطلاح ماه به اصطلاح شعبان و شب هم که از در اتاق بیرون می‌آمد چشم‌ها را می‌بست، می‌رفت زیر... ماه حالا... تا چهاردهم ماه هم چشم‌ها را می‌بست و می‌رود، رفت توی حوض وضو بگیرد، عکس ماه توی حوض دید حالا خود ماه را ندید. گفت دیگر تمام شد، پس ماه رمضان داخل شد. خلاصه این است که این مقدار از فحص، این طبیعی است، این اشتباه نشود. این فحصی که می‌گوییم، یک فحص... آن نکته فحص حد معرضیت است. اما غمض عین کردن، چشم‌هایش را باز هیچ بندی که نیست اصلاً. این نمی‌شود نه، این هم نیست. این غمض عین در حتی موضوعات خارجی هم نیست. متعارف... دقت فرمودید؟

پس بنابراین این مطلبی را که مرحوم نائینی فرمودند، این نکته‌اش را نکته... عرض کردم نکته وجوب تعلم این نیست، این نکته با فحص در به اصطلاح شبهات حکمیه را نائینی فرمودند قدس الله نفسه و آن نکته را بیان نکردند. فقط گفتند همین نکته مثل همان است، مثل فحص در شبهات حکمیه است. عرض کردیم و فحص در شبهات موضوعیه را هم بیان نفرمود. ما بیانش را کامل عرض کردیم.

.....

عرض کردم وجوهی ذکر شده، اجماع ذکر شده، علم اجمالی ذکر شده، وجوه دیگری ذکر شده، من وارد آن وجوه نمی شوم. به نظر ما آن وجوه مرجعش به همین نکته است: یک وظیفه‌ای مولا دارد، به قول نائینی ارسال رسل، به تعبیر بنده وصول، رساندن حکم تا حد معرضیت. یک وظیفه هم عبد دارد، به مقدار متعارف برود تا جایی که به معرضیت برسد. ماورای آن دیگر نیست، ماورای آن دیگر تکلیف نیست. تا حدی که معرضیت است، متعارف است، مقدار متعارفی سؤال بکند و بررسی بکند به این مقدار. اما اینکه هی، فرض کنید مثلاً بگوییم وظیفه عبد اضافی بر این این است که مثلاً حق الطاعه اقتضا می‌کند که حتی احتیاطاً هم عمل بکند تا اینکه... همچنین چیزی ما نداریم، این در احکام عقلایی نداریم. حق الطاعه... وظیفه‌ی عبد و مولا را شارع معین می‌کند، نه اینکه وظیفه‌ی عبد و مولا زیربنای اصول قرار بگیرد که متأسفانه این طور شده. خود این مطلب جزء اشتباهات است.

علی ای حال، پس بنابراین مرحوم نائینی این را تشبیه به آن فرمودند، لکن این تشبیه درست نیست. و اما اینکه نکته‌ی وجوب تعلم چیست؟ ایشان می‌خواهد بگوید نکته همان است. بعد هم نکته را در وجوب نظر گرفتند، فردا ان شاء الله. دیگر امروز ما بی حالیم که گفتیم کافی است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين